

مشروطه خواهی*

هرمن بلز**

ترجمه: احمد مرکز مالگیری***

تاریخ پذیرش ۸۷/۴/۱۲	تاریخ دریافت ۸۷/۱/۲۰
---------------------	----------------------

مشروطه خواهی در پی مقید کردن حکومت برای جلوگیری از استبداد و تضمین آزادی و حقوق فردی است. عمدتاً نظریه های مشروطه خواهی حول محور قانون اساسی شکل گرفته است. بر اساس آنچه تاکنون در باب نظریه مشروطه خواهی عنوان شده است، قانون اساسی دربرگیرنده قوانین برتر و لازم الاجرا برای دولت است که نحوه اداره حکومت را تبیین می کند. طبق تعریف پیش گفته، قانون اساسی از خاصیت هنجاری برخوردار است، هرچند که قانون اساسی در معنای پیشامدرن خود بیشتر دربرگیرنده معنای ضمنی توصیفی، شامل سامان بخشیدن به جامعه سیاسی، یا شیوه توسعه و تجلی فعلی آن نهادها بوده است. کوشش نگارنده مقاله پیش رو این است که با نگاهی به پیشینه نهضت مشروطه خواهی، به پاسخ به این سؤال بپردازد که آیا اساساً این قانون اساسی است که حکومت را مقید می کند یا حکومت است که بر قانون اساسی سیطره دارد.

کلیدواژه ها: مشروطه خواهی؛ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا؛ حقوق و آزادی های

فردی

* این متن، ترجمه مقاله ای با این مشخصات است:

Belz, Herman, "Constitutionalism", in Hall, K. L. (ed.), *The Oxford Companion to the Supreme Court of the United States* (Oxford: Oxford University Press, 2005), pp. 219-221.

** استاد تاریخ دانشگاه مریلند.

*** دانشجوی دوره دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی؛ پژوهشگر دفتر مطالعات حقوقی مرکز

پژوهش های مجلس شورای اسلامی؛

E-mail: markazma@yahoo.com

مشروطه خواهی، شکلی از اندیشه و عمل سیاسی بوده و به دنبال جلوگیری از استبداد و تضمین آزادی و حقوق فردی است که مبنای شکل گیری جامعه آزاد محسوب می شود. این تعریف را که عمدتاً از تاریخ سیاسی انگلستان و آمریکا نشئت گرفته است، می توان با دیدگاه شکل گرایانه تری که مشروطه خواهی را به عنوان رفتار سیاسی مطابق با قانون اساسی فرض می کند، مقایسه کرد. معناداری این تعریف، به معنای «قانون اساسی» بستگی دارد؛ واژه ای که تفاسیر متعددی راجع به آن در اندیشه سیاسی غرب شکل گرفته است. آمریکاییان در انقلاب آمریکا، قانون اساسی را به مثابه قانون سیاسی پایدار، الزام آور و عالی جامعه سیاسی تلقی کردند. گرچه این نوآوری نظری، به همه جدال های راجع به معنای مشروطه خواهی پایان نداد، اما به طور کلی از آن پس سبب شد مشروطه خواهی به مثابه اشکال، اصول یا رویه های حکومت محدود و مقید تعریف شود.

مشروطه خواهی، مسئله چگونگی تأسیس حکومتی با قدرت کافی برای تحقق اهداف مشترک ساختار بندی شده و کنترل شده جامعه را به نحوی که از تعدی حکومت جلوگیری کند، مورد توجه قرار می دهد. در نبود ابزاری برای تضمین حسن رفتار دولتمردان، دو رویکرد به موضوع حکومت ایجاد شد؛ دیدگاه اول منبعث از سامان دادن به نهادهای سیاسی و حکومتی است. از قدیم الایام تا عصر مدرن، ایده رژیم مختلط،^۱ نهادهای متعادل سلطنتی، اشراف سالاری و همچنین نظم اجتماعی ای را که هر یک از این رژیم ها برقرار می کنند، به نحو مقتضی در کنار یکدیگر قرار داده و این چنین حکومت محدود را توضیح می دهد. دیدگاه دوم درباره تضمین حسن رفتار سیاستمداران با حاکمیت قانون است. مثال های تاریخی این سنت، ایده رومی است که قانون طبیعی را معیار عادلانه ای برای ارزیابی مشروعیت مصوبات حکومت تلقی می کند. مثال دیگر، رویه انگلیسی مشروط و مقید بودن قدرت سلطنت به محدودیت قانونی و قواعد موجود در «حقوق عرفی» برای حمایت از مالکیت اتباع است که با «منشور کبیر»^۲ آغاز شد.

1. Mixed Regime

۲. "Magna Carta"؛ این منشور که در سال ۱۲۱۵ تدوین شد، حاوی حقوقی است که زمین داران و رهبران کلیسا از

پادشاه انگلستان مطالبه می کردند - م.

به‌رغم این تفکیک تحلیلی، دو دیدگاه پیش‌گفته از نظر تاریخی در ترتیبات و رویه‌های نهادینی که بنیانی را برای تعریف مشروطه‌خواهی مهیا می‌سازد، با یکدیگر مرتبط‌اند. در علوم سیاسی مدرن، قانون اساسی، متنی معتبر و واجد ضمانت اجرای قانونی است که ساختار و اصول حکومت محدود را مقرر می‌کند. متن قانون اساسی «هنجاری» است و تصریح می‌کند چگونه حکومت باید سازمان‌دهی شود، چگونه اهداف حکومت می‌تواند تعقیب شود و چگونه ابزارها را در تعقیب آن اهداف باید به کار گرفت. در اندیشه سیاسی پیشامدرن، قانون اساسی از یک دلالت ضمنی توصیفی، شامل سامان بخشیدن به جامعه سیاسی، یا شیوه توسعه و تجلی امروزی نهادها برخوردار بود. به‌نظر می‌رسد این مفهوم از قانون اساسی، همچنین واجد جنبه‌ای هنجاری است؛ برای مثال، لرد بالینگبروک،^۱ نویسنده انگلیسی، قانون اساسی انگلیس را در اوایل قرن نوزدهم چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از قوانین، نهادها و عرف‌های نشست گرفته از اصول عقلانی ثابت و معین و ناظر بر موضوعات ثابت و معین خیر عمومی، که تشکیل‌دهنده نظامی کلی مطابق با آنچه جامعه بر حاکم بودن آن توافق کرده است می‌باشد». بالینگبروک اظهار داشت: «وقتی حکومت خوب وجود دارد که اداره امور به‌نحو عاقلانه تعقیب شود و به‌طور دقیق با اصول و اهداف قانون اساسی سازگار باشد».

در عصر رومیان و قرون وسطی، واژه "Constitutiones" / "Constitutio" - که به واژه قانون اساسی "Constitution" ترجمه شده است - به معنای مصوبات، فرامین، یا مقررات یک حاکم بود. (در لاتین، "Constituere" به معنای «ایجاد کردن» یا «مستقر بودن، تنظیم، یا ساختن» چیزی است). چنین فرض شده بود که مصوبات امپراتوری روم، تا آنجا متضمن ایده حکومت محدود بود که این ایده به‌طور کلی قلمرو عمل دولت را تعریف می‌کرد. سپس «قانون اساسی» (Constitution) جایگزین «قانون موضوعه» (Statute) شد که مصوبات حکومتی موجب قواعد فعالیت را برای جامعه در بر می‌گرفت.

1. Lord Balingbroke

واژه «قانون اساسی» به‌عنوان توصیف ساختار جامعه سیاسی یا ترتیبات نهادهای حکومتی در قرن هفدهم به‌گفتمان سیاسی وارد شد. این کاربرد به آنچه در توصیف قانون اساسی جامعه بشری به‌کار می‌رفت، شباهت داشت. اگرچه در قرن نوزدهم، واژه «قانون اساسی» «Constitution» به‌عنوان ترجمه واژه یونانی «Politeia» مطرح شده بود. (البته پیش از آنکه «Politeia» به حکومت، رژیم یا خط‌مشی ترجمه شود). سنت علوم سیاسی نشئت گرفته از «ارسطو»، کاربرد واژه «قانون اساسی» «Constitution» را الزامی نمی‌ساخت.^۱

نوعی از مشروطه‌خواهی آمریکایی در قرن هفدهم، به تجمعات داوطلبانه مهاجرانی متشکل از مهاجرنشین‌ها، اطلاق می‌شد. تجمعاتی براساس قدرت واگذار شده به شخص یا گروه، طبق منشورهای سلطنتی برای اهداف خاص. مهاجرنشین‌ها مجموعه‌ای از موافقت‌نامه‌ها، ائتلاف‌ها، فرامین و دیگر اسناد توافق متقابل را به‌عنوان مبنای حکومت محلی، تدوین و تصویب کردند. آنان با این توافقات اسنادی، اهداف خود و اصول شیوه زندگی را تعیین و تأیید کرده و حقوق شهروندان و نهادهای حکومتی را تصریح و سامان‌دهی می‌کردند.

آمریکایی‌ها در تعارضات با پادشاه در دهه‌های ۱۷۶۰ و ۱۷۸۰، آمریکایی‌ها فهم و درک جدیدی از چیستی قانون اساسی یک دولت آزاد و چگونگی کارکرد قانون اساسی برای تضمین آزادی به‌دست آوردند. آنان این ایده را رد کردند که قانون اساسی به‌عنوان نظم حکومتی جامعه سیاسی، توصیف شود. نقد آمریکایی‌ها به این رویه و سیاست انگلیسی این استدلال بود که قانون اساسی، توافق چارچوب‌بندی شده و سنجیده میان افراد است که محدودیت‌های مؤثری را بر حکومت به‌منظور دفاع از جامعه و آزادی فردی تحمیل می‌کند. نتیجه استدلال آنان این بود که اگر «پارلمان»، عنصر اصلی قانون اساسی انگلیس است و قادر است حقوق بنیادین را به‌وسیله قانون‌گذاری تغییر دهد، انگلستان نمی‌تواند واجد یک قانون اساسی واقعی باشد. تمایز مهم اینکه اگرچه قانون اساسی قدرت را واگذار

۱. برای مطالعه بیشتر درباره مفاهیم حقوقی با رویکردی تاریخی، نک. جان کلی، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، پیشگفتار و ترجمه محمد راسخ، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲ - م.

کرده بود، اما این امر لزوماً به معنای اعطای قدرتِ مطلقِ قانون‌گذاری و حکومت نبود. دادگاه عمومی ماساچوست^۱ در سال ۱۷۶۸ تأکید کرد سمت‌وسوی مشروطه‌خواهی آمریکایی مدرن در اعلام این است که «در همه دولت‌های آزاد، قانون اساسی ثابت^۲ است؛ و از آنجا که قدرت و صلاحیت قانون‌گذار عالی از قانون اساسی نشئت می‌گیرد، چنین دولتی نمی‌تواند بدون از میان بردن پایه‌های خود، از تعهد به التزام به آن صرف‌نظر کند».

آمریکاییان، قوانین اساسی معطوف به آزادی را — که ویژگی متمایز آن، برتری حقوقی قانون اساسی بر مصوبات قوه مقننه و دیگر منابع قانون عادی رایج بود — در طول انقلاب تدوین کردند. قانون‌گذاران ایالتی در زمان تدوین اسناد و در همان سال‌های اولیه که اغلب اختیارات خود را برخلاف قیود آن اختیارات، اعمال می‌کردند، بیشتر به کار نظری مشغول بودند تا عملی. قوانین اساسی زمانی که به وسیله کنوانسیون‌های منتخب مردم تدوین شده و به تصویب آنها رسیده باشند، اقتدار بیشتری خواهند داشت. قوانین اساسی سال‌های ۱۷۸۰ ماساچوست و ۱۷۸۴ نیوهمپشایر، مواردی از این جمله‌اند. استفاده از کنوانسیون قانون اساسی^۳، تدبیری بود از سوی مؤسسان قانون اساسی فدرال که آن را به عنوان هنجاری برای مشروطه‌خواهی مدرن تأسیس کردند.

برخلاف قوانین اساسی ایالتی، که بیانگر ایده تشکیل جوامع سیاسی، و رای وضع طبیعی‌اند، قانون اساسی اصلی ایالات متحده، حاوی هیچ منشور حقوقی نبوده و فقط شامل

1. The Massachusetts General Court

2. Fixed

۳. "Constitutional Convention"؛ برای فهم این مضمون، طرح مطالبی درباره سیر تدوین و تصویب قانون اساسی ایالات متحده، مفید به نظر می‌رسد. در چهارم ژوئیه ۱۷۷۶، سیزده مهاجرنشین با امضای اعلامیه استقلال اعلام کردند که دیگر بریتانیا بر آنها حکومت نخواهد کرد. اما درعین حال، برخی ایالات از واگذاری اختیارات به حکومتی ملی اکراه داشتند. بین سال‌های ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۰، هر سیزده ایالت، نظام‌های خودمختاری را تأسیس کرده و به تدوین قانون اساسی همت گماردند. قوانین اساسی ایالتی، نه فقط اسناد خودمختاری و تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های فرد در قالب «منشور حقوق» بودند، بلکه نقش حیاتی‌ای در شکل‌گیری قانون اساسی ایالات متحده ایفا کردند؛ برگرفته از: لیدیا بچورلند، *بنیانگذاری آمریکا و قانون اساسی آن*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳-م.

مقدمه‌ای کوتاه - که بیانگر اصول و اهداف بنیادین ملت است - بود. در واقع، «اعلامیه استقلال»، مقدمه قانون اساسی است. از این رو، بنیان‌گذاران، سندی تنظیم کردند که فقط پیمان خاصی برای جامعه‌ای سازگار و هم‌عقیده بود، تا تشریح‌کننده تفصیلی اختیارات، وظایف، حقوق و مسئولیت‌های افراد مختلفی که ایالات متحده آمریکا را تشکیل داده‌اند. در واکنش علیه تعدی‌های دولت به آزادی و مالکیت، تدوین‌کنندگان قانون اساسی بیشتر بر دفاع از حقوق فردی نسبت به ترویج فضیلت و توافق‌های جامعه تأکید کردند.

در متن سیاسی دهه ۱۷۸۰، اصلاحات قانون اساسی به وسیله بنیان‌گذاران، دلالت بر خلق حکومت فعالی برای پر کردن خلأ قدرت بر اساس «اصول کنفدراسیون»^۱ داشت. از دیدگاه تفکر سیاسی غرب، قانون اساسی سال ۱۷۸۷، بیانگر ظهور مشروطه‌خواهی مدرن بود که طی آن، یک نظریه سیاسی، حکومت محدود برای دفاع از حقوق فردی را با این اصل ترکیب کرد که مردم به عنوان «قدرت مؤسس»^۲ محسوب می‌شوند.

۱. "Articles of Confederation"؛ در چهارم ژوئیه ۱۷۷۶، اگرچه اعلامیه استقلال به وسیله نمایندگان دومین کنگره مهاجرنشینان به امضا رسید، اما این اعلامیه فاقد مقرراتی درباره مسائلی چون چگونگی حکومت ایالت، همکاری آنها با یکدیگر و انتصاب رهبران بود. این خلأ، انگیزه تدوین طرح کنفدراسیون (اتحادیه) و ارسال آن برای تصویب به مهاجرنشینان بود. کنگره در نوامبر ۱۷۷۷، اصول کنفدراسیون را تصویب کرد و در سال ۱۷۸۱ با تصویب این اصول در ایالت مریلند به عنوان آخرین ایالات، این کنفدراسیون لازم‌الاجرا شد. پس از هفت سال نبرد با ارتش بریتانیا، انقلاب آمریکا با پیمان صلحی در پاریس در سال ۱۷۸۳ پایان یافت. با گذشت زمان، کاستی‌های اصول کنفدراسیون آشکارتر شد؛ از جمله این کاستی‌ها، ناتوانی کنگره از سامان بخشیدن به نظام اقتصادی و ... و از سوی دیگر، محدودیت اختیارات کنگره در مقابل خودمختاری ایالتی بود. با تداوم تشدید مناقشه‌ها، به ویژه موانع بر سر تجارت میان ایالت‌ها، پیشنهاد برگزاری مجمعی برای تدوین قانون اساسی حکومت فدرال متناسب با مقتضیات کنفدراسیون در فیلادلفیا به وسیله کنگره پذیرفته شد. این اجلاس که در سال ۱۷۸۷ برگزار شد، بیشتر با عنوان مجمع قانون اساسی شناخته شده است. قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در فرایندی طولانی و پرفراز و نشیب، در این مجمع تدوین و به ایالات کنگره برای تصویب نهایی ارائه شد. در مجمع موافقت شد قانون اساسی پس از تأیید کنگره، در مجالس انتخابی ایالت‌ها به رأی گذاشته شود و پس از آنکه به وسیله ۹ ایالت از ۱۳ ایالت تصویب شد، به اجرا درآید. سرانجام در چهارم ژوئیه ۱۷۸۸، در فیلادلفیا، رژه و شادی طرف‌داران حکومت فدرال در حمایت از قانون اساسی جدید برگزار شد؛ برگرفته از: بچورلند، همان - م.

2. Constituent Power

مشروطه‌خواهی مستلزم آن است که قواعد اساسی رفتار حکومت، به‌نحوی طرفانه علیه گرایش‌های ناشی از احساس، منفعت، ایدئولوژی و جاه‌طلبی سیاسی به کار گرفته شود. بنابراین، نکته قابل توجه اینکه بنیان‌گذاران، برای اعمال قانون اساسی به‌وسیله شاخه‌های سیاسی حکومت (علاوه بر قوه قضائیه) تمهیداتی اندیشیده بودند. هریک از قوای هم‌عرض،^۱ در برابر اعمال و تفسیر مقررات سند قانون اساسی که انجام وظایف یا مسئولیت‌هایشان را تعریف یا نظام‌مند کرده بود، مسئول شناخته می‌شدند.

رؤسای جمهور، اندرو جکسون^۲ و آبراهام لینکلن^۳ در قرن نوزدهم مدعی شدند که «نظریه تصمیم‌گیری بخشی مبتنی بر قانون اساسی»^۴ هیچ‌گاه به‌نحو مؤثر، قابل انکار یا زدودن از سنت سیاسی آمریکایی نبوده است. با این حال، این نظریه در قرن بیستم، تحت‌الشعاع رویکرد حقوقی^۵ در تفسیر قانون اساسی قرار گرفت که در قالب کنترل/ نظارت قضایی نهادینه شده بود و به‌موجب آن، صلاحیتی انحصاری در حل و فصل اختلافات مربوط به قانون اساسی به قوه قضائیه اعطا شده بود. در قضیه «ماربری علیه مدیسون»^۶ (۱۸۰۳)، جان مارشال، رئیس دیوان عالی، ادعا کرد که صلاحیت کنترل قضایی در پرونده‌های مربوط به حقوق فردی اعمال می‌شود و در عین حال، کاربرد نظریه «بخشی»، به موضوعات سیاسی یا موضوعات سیاست‌گذاری مربوط است. با وجود این، مارشال بعدها در دعاوی مربوط به فدرالیسم «شروط قراردادی»^۷، روش حقوقی تصمیم‌گیری مبتنی بر قانون اساسی را بر مبنای اعمال قواعد «حقوق

1. Coordinate Department

2. Andrew Jackson

3. Abraham Lincoln

4. The Departmental Theory of Constitutional Decision

5. Legalistic

۶. "Marbury v. Madison"؛ برای مطالعه این قضیه و به‌طور کلی، مفهوم کنترل قضایی نک. رنه داوید و کامی ژوفره

اسپینوزی، در آمدی بر حقوق تطبیقی و در نظام بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه و تلخیص سیدحسین صفایی، تهران، میزان، ۱۳۸۱. همچنین، محمدحسین زارعی و احمد مرکز المیری، «مفهوم و مبانی کنترل قضایی با تأکید بر نظام حقوقی ایالات

متحدہ آمریکا»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۹-۱۹۷. م.

۷. "Contract Clause"؛ مقررهای در بخش ۱۰ اصل یکم قانون اساسی آمریکا به این مضمون است که هیچ ایالتی

نیاید قانونی تصویب کند که ناقض تعهدات قراردادی (Obligation of Contract) باشد. م. برگرفته از: ←

عرفی» برای تفسیر متن قانون اساسی به کار گرفت. قانون اساسی در این رویکرد، برتر از قانون عادی، مستعد جرح و تعدیل و تصحیح قضایی است؛ به گونه‌ای که تمایز میان موضوعات قضایی و موضوعات سیاسی کم‌رنگ شده و به نحو مقتضی تابع تبیین شاخه‌های سیاسی حکومت قرار گیرد. قانون اساسی از «اصول سیاسی بنیادین» به «قانون عادی برتر» تغییر شکل داده که یکی از پیامدهای این تغییر شکل، توسعه پیوسته صلاحیت قضایی به حوزه سیاست‌گذاری عمومی بود. با آغاز قرن بیستم، مشروطه‌خواهی در ایالات متحده به عنوان محتوای اصلی دکتران‌ها و قواعد حقوقی تلقی شد که دادگاه‌ها را به ایفای نقش فعالی در حکومت و سیاست قادر ساخت.

مشروطه‌خواهی در آمریکای قرن بیستم به نحو گسترده‌ای، قضایی، و به‌طور روزافزونی سیاست‌محور شد. تا سال ۱۹۳۷، بر مشروطه‌خواهی مبتنی بر حکومت محدود، براساس اصول حقوق طبیعی و حمایت از آزادی فعالیت تجاری^۱ و مالکیت، تأکید شد. مطالبات سیاسی برای یک نظام حاکمیت قانون^۲ پاسخ‌گوتر، ابتداً در دوره «پیشرفت»^۳ مطرح شد و در عصر «طرح جدید»^۴ به بار نشست. در نتیجه، دیدگاه قرن نوزدهمی حکومت محدود، به چالش کشیده

← Henry Cambell Black, *Black's Law Dictionary*, St. Paul, Minn., West Publishing Co., 1990, p. 326.

1. Entrepreneurial

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نک. احمد مرکز مالگیری، حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۵.

۳. "Progressive Period"؛ در این دوره از تاریخ ایالات متحده، جنبشی روی داد که به جنبش «ترقی‌خواهی» "Progressivism" مشهور است. ترقی‌خواهی، به مجموعه‌ای از تلاش‌های گسترده برای اصلاحات سیاسی، اقتصادی و ... در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ در آمریکا اطلاق می‌شود. این جنبش که نتیجه رشد بحران سیاسی در دهه ۱۸۹۰ بود، از جوامع شهری برای اصلاح امور متعدد شهری آغاز شد. پیامد این جنبش، برقراری نظم اجتماعی عادلانه‌تر و کارآمدتر در آغاز قرن بیستم در ایالات متحده بود - م. برگرفته از: بارتول فدریک و رز آکرین سوزان، «ترقی‌خواهی»، ترجمه فریبرز مجیدی، در: لیست، سیمور مارتین (زیر نظر)، *دایرةالمعارف دموکراسی*، جلد اول، ترجمه به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ص ۷۹-۴۷۴-م.

۴. "New Deal"؛ در سال ۱۹۳۲، فرانکلین روزولت در زمان پذیرش سمت ریاست جمهوری، در نطقی، وعده اعمال برنامه جدید را به مردم آمریکا اعلام کرد. در دهه ۱۹۳۰، این اصطلاح به معنای گستردن چتر حمایتی دولت بر همه اقشار آسیب‌پذیر و صنایع نیازمند حمایت و همچنین دیگر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بود - م. برگرفته از: ←

شد و افراطی‌گری حکومتی در مقررات‌گذاری اجتماعی و اقتصادی توسعه یافت. به‌طور کلی «دیوان عالی»، از سال ۱۹۳۷ تا دهه ۱۹۸۰ تلاش افراطی حکومت را به‌عنوان ابزار تضمین آزادی مثبت،^۱ یا پیش‌بینی حمایت عینی به‌عنوان مبنای خودمختاری فردی و خودشکوفایی، تأیید کرد. همچنین تا حدودی، بر ایده آزادی در برابر حکومت (حکومت منفی)^۲ بر مبنای «منشور حقوق» و به‌وسیله دیوان عالی، به‌مثابه محدودیت‌هایی بر دولت تأکید شد. از دیگر جنبه‌ها، دیوان عالی، سنت حکومتی افراطی را به‌وسیله تغییر شکل حقوق مدنی به ادعاهای گروه و طبقه محور برای منافع و استحقاق عمومی، تأیید کرد.

توسعه حکومت بر اساس مفهوم آزادی مثبت، سبب طرح این پرسش شد که آیا قانون اساسی، قانونی سیاسی است که حکومت را محدود می‌سازد یا فقط انتزاع یا نمادی شعاری است که مقامات حکومتی از جمله دیوان عالی از آن برای موجه‌سازی تصمیمات سیاسی، استفاده می‌کنند؟ آیا قانون اساسی حکومت را کنترل می‌کند یا حکومت، قانون اساسی را؟ از قرن هجدهم تا اواسط قرن بیستم، مؤلفه بنیادین مشروطه‌خواهی مدرن، نظریه حکومت محدود بر اساس یک قانون بنیادین مدون بود. مشروطه‌خواهی پست‌مدرن، این دیدگاه را در نیمه دوم قرن بیستم، با ایجاد کوشش افراطی حکومت برای دستیابی به عدالت اجتماعی و آزادی مثبت، به چالش کشید. تنش میان این دو برداشت از مشروطه‌خواهی، خصیصه بارز سیاست (و رویه)‌های آمریکایی در سومین سده حکومت مشروطه در آغاز دهه ۱۹۹۰ به‌شمار می‌رود.

←Mclean, Iain, *Oxford Concise Dictionary of Politics* (Oxford: Oxford University Press, 1986), p. 341.

۱. برای مطالعه درباره مفاهیم آزادی مثبت و آزادی منفی، نک. برلین، آیزایا، چهار مقاله درباره آزادی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰. همچنین محمد راسخ، «آزادی چون ارزش»، در: محمد راسخ، حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶-۲۹۹-م.

2. Negative Government

منابع و مأخذ

- Iain, Mclean, 1986. *Oxford Concise Dictionary of Politics* (Oxford: Oxford University Press).
- Gerhard, Casper, 1989. "Changing Concepts of Constitutionalism: 18th to 20th Century", *Supreme Court Review*.
- Donald S. Lutz, *The Origins of American Constitutionalism*, 1988.
- Snowiss, Sylvia, 1987: 1-67. "From Fundamental Law to Supreme Law of the Land: A Reinterpretation of the Origins of Judicial Review", *Studies in American Political Development 2*.
- Stourzh, Gerald, 1988. "Constitution: Changing Meanings of the Term from the Early Seventeenth to the Late Eighteenth Century", in *Conceptual Change and the Constitution*, edited by Terence Ball and J. G. A. Pocock.

